

بررسی بیت‌هایی از شاهنامه فردوسی

مصطفی جیحونی*

پیشگفتار

به نام خداوند جان و خرد
که‌زین بوتراندیشه بر نگذرد

را (با نسخه‌بدل‌های دو چاپ اخیر) در نظر گرفته‌ام. علایم اختصاری (کوته نوشته‌ها) همان است که در چاپهای اخیر آمده تا مراجعه به آن کتابها آسوده‌تر باشد، از این قرار:

- ف: نسخه فلورانس مؤرخ ۶۱۴
ل: نسخه کتابخانه بریتانیا در لندن مؤرخ ۶۷۵
س: نسخه کتابخانه طوبقاپوسرای ۷۳۱
زن: نسخه لنینگراد ۷۳۳
ق: نسخه دارالکتب قاهره ۷۴۱
ق: نسخه دارالکتب قاهره ۷۹۶
لی: نسخه کتابخانه دانشگاه لیدن ۸۴۰
پ: نسخه کتابخانه ملی پاریس ۸۴۴
و: نسخه کتابخانه پاپ در واتیکان ۸۴۸
آ: نسخه دانشگاه آکسفورد ۸۵۲
ل: نسخه کتابخانه بریتانیا در لندن ۸۹۱
ب: نسخه کتابخانه دولتی برلین ۸۹۴
۴: نسخه فرهنگستان علوم شوروی ۸۴۹
۶: نسخه فرهنگستان علوم شوروی (بدون تاریخ)
مل: چاپ مل در پاریس
مس: چاپ مسکو
خ: شاهنامه چاپ خالقی
بنداری: ترجمه عربی بنداری از شاهنامه در ۶۲۰
ن. ب: نسخه بدل

* - پژوهشگر شاهنامه.

این یادداشت‌ها بر بیت‌هایی از شاهنامه، اوایل سال ۷۳ نوشته شده است. هدف این بود که در شناخت وجه درست برخی بیت‌ها کوشش شود. از موارد بررسی شده، سی و نه مورد آن با همین عنوان «بررسی بیت‌هایی از شاهنامه» در چهار شماره پایانی مجله آشنا در همان سال به چاپ رسید. آقای دکتر جلیل دوستخواه بر برخی از نکته‌ها نقد نوشتند که در همان مجله به چاپ رسید و از این بابت از ایشان سپاسگزاری می‌کنم.

اگر دشواریهای شاهنامه مورد نقد و بررسی پژوهندگان قرار گیرد می‌تواند ما را به وجه اصیل و درست بیت راهنمون شود. امروز که ادامه آن یادداشت‌ها در فصلنامه «فرهنگ اصفهان» چاپ می‌شود، بیش از پنج سال از تهیه مطالب گذشته است و چه بسا که اکنون نظر بنده با آنچه قبلاً نوشته‌ام متفاوت باشد و یا لازم باشد پاره‌ای مطالب را بیفزایم، ولی بهتر آن دیدم که در نوشته‌های قبلی تغییری ندهم.

اگر کار مداومت پیدا کند، در مورد بیت‌هایی که بررسی خواهند شد، آنچه را که اکنون بدان دست یافته‌ام در معرض قضاوت شاهنامه‌دوستان قرار خواهم داد.

در این بررسی سه چاپ «مل» و «مسکو» و «خالقی»

قصب کرد و پرمایه دیبا و خز
(مل/۱۳/۲۵/۱) (مس/۱۳/۳۹/۱) (خ/۱۵/۴۲/۱)
ضبط بالا با هر سه چاپ تفاوت دارد و مطابق
نسخه‌های (ق - و - ب) می‌باشد. در نسخه‌ها و
چاپهای دیگر چنین است:

زکتنان و ابریشم و موی قز

قصب کرد و پرمایه دیبای خز(ف

.....

..... دیبا و خز(خ

.....

قصب کرد پرمایه دیبا و خز
(ل - مس

..... و موی و قز

.....

لن - ق - پ - آ - مل

..... و موی و قز

قصب کرد و دیبا و پرمایه خز (ل)

در چاپ مسکو به نسخه بدل‌ها اشاره‌ای نشده است
و در چاپ دوم (علی‌یف و عثمانوف) مانند نسخه لن و
چاپ مل است. از این رو نمی‌توان قطعاً از ضبط
نسخه‌های ۴ و ۶ آگاه شد.

«قَصَب» پارچه‌ای است که از الیاف نازک کتان تهیه
می‌شده و اغلب نازک بوده و برای روبند زنان به کار
می‌رفته است:

سیاوش به پاسخ چو نگشاد لب

پری‌چهره برداشت از رخ قصب

(سیاوش ۲۶۹)

«خز» در فرهنگ نفیسی به «جامه‌ای که از ابریشم و پشم
سازند» معنا شده است، یعنی پارچه‌ای ضخیم و کرکدار
شبه پوست خز (جانوری به همین نام) که برابر «ملحم»
در زبان عربی می‌باشد و ظاهراً نار آن از پشم و بود آن
از ابریشم نامرغوب (قز = کز = کز) بوده است.

در این بیت صنعت لَفّ و نشر به کار رفته است و
بایستی براساس قانون معادله سه قسم مصالح در
مصراع اول و سه گونه پارچه در مصراع دوم باشد. در
وهله نخست انتخاب خالقی درست می‌نماید، ولی با
توجه به کیفیت بافت پارچه «خز» که مرکب از «پشم و

قز» (موی و قز) بوده است، ضبط سه نسخه
(ق - و - ب) منظور را تأمین می‌کند، یعنی قصب از
جنس کتان و دیبای پرمایه از جنس ابریشم و خز از
جنس‌های موی و قز است. در مصراع دوم «و» عطف
پس از «کرد» لازم است. «کردن» در این بیت به معنای
بافتن است و وجود واو عطف این فعل را به هر سه
منسوج قصب و دیبا و خز باز می‌گرداند و حذف آن
در نسخه «ل» و چاپ «مس» درست نیست.

معنای بیت این است که «از الیاف کتان پارچه قصب
و از تارهای ابریشم، دیبای گرانبها (حریر نفیس) و از
پشم و ابریشم نامرغوب (کز) پارچه خز را بافت».
در وجه منتخب آقای دکتر خالقی ناچار باید «موی قز»
را «تار قز» معنا کرد و می‌دانیم که خز پارچه بافته شده
از تار کز نیست.

(۴۱) زهر انجمن پیشه‌ور گرد کرد

بدین اندرون پنجهی نیز خورد

گروهی که آثوریان خوانیش

به رسم پرستندگان دانیش

جدا کردشان از میان گروه

پرستنده را جایگه کرد کوه

بدان تا پرستش بود کارشان

نوان پیش روشن جهاندارشان

صفی بر دگر دست بنشانند

همی نام نیساریان خواندند

کجا شیرمردان جنگاورند

فروزنده لشکر و کشورند

کزیشان بود تخت شاهی به پای

وزیشان بود نام مردی به جای

بسودی سدیگر گره را شناس

کجا نیست از کس بریشان سپاس

بکارند و ورزند و خود بدروند

به گاه خورش سرزنش نشنوند

ز فرمان تن آزاد و خواننده نوش

از آواز پیغاره آسوده گوش

تن آزاد و آباد گیتی بدوی

برآسوده از داور و گفت و گوی

چه گفت آن سخنگوی آزادمرد

که آزاد را کاهلی بنده کرد

چهارم که خوانند اهتوخشی

همان دست‌ورزان با سرکشی
کجا کارشان همگنان پیشه بود
روانشان همیشه پراندیشه بود
بدین اندرون سالِ پنجاه نیز
بخورد و، بورزید و بخشید چیز
ازین هر یکی را یکی پایگاه
سزاوار بگزید و بنمود راه
که تا هر کس اندازه خویش را
ببیند، بداند کم و بیش را
(مل/۱/۲۵ و ۱۷/۲۶ تا ۳۳)، (مس/۱/۴۰ و ۱۷/۴۱ تا
۳۳)، (خ/۱/۴۲ و ۱۹/۴۳ تا ۳۴)
ضبط واژه‌ها در بیت‌های بالا براساس اقدم
نسخه‌هاست و ممکن است با چاپهای موجود اندک
اختلافی داشته باشد. بیت ۴ در چاپ «مل» هست و در
چاپ مسکو داخل [] قرار دارد. با اینکه در نسخه
فلورانس آمده در چاپ خالقی ذکری از آن نرفته
است. گمان می‌رود از قلم پژوهنده افتاده باشد. این
بیت در نسخه لندن نیست، ولی نمی‌دانم که در نسخه
قاهره هست یا نه. به هر روی بیت اشکالی ندارد و بودن
آن در متن لازم می‌نماید.
در اینجا می‌خواهیم از کار بنیاد نهادن طبقات در
زمان پادشاهی جمشید به اجمال بحث کنیم. در این
مورد پیش از این هم مرحوم دکتر معین (مزدیسنا و
ادب پارسی)، آقای دکتر مجتبائی (شهرزیبای افلاطون
و شاهی آرمانی در ایران باستان) و شادروان عبدالحسین
نوشین (گزارشی چند درباره شاهنامه) بحث کرده‌اند.
در «یسنه» آمده است:
- «کدامند [چهار] پیشه؟
- آتزیان، ارتشتار، برزیگر ستورپرور و [دست ورز]
سازنده
خوشکاری همه [اینان] در راست‌اندیشی،
راست‌گفتاری و راست‌کرداری با آشون مردِ پیرو رَدِ
دین پژوه برابر است: «با کُنش خویش جهان را به سوی
آشه پیش می‌برند.»
(اوستا؛ گزارش جلیل دوستخواه. یسنه. هات ۱۹
بند ۱۷، ص ۱۷۶)
آقای دکتر مجتبائی می‌نویسد: «در هند، از

کهنترین روزگار ودائی، جامعه آریایی به سه طبقه
(varṇa = رنگ) تقسیم می‌شده است:

۱- طبقه دینیار = برَهْمه (brahma) یا براهمنه
(brāhmaṇa)

۲- رزمیار = کَشْتَره (ksatra) یا کَشْتَریه (ksatriya) یا
راجنیه (rājanya)

۳- کشاورز و پیشه‌ور = وِیْشَه (visa) یا وایشه (vaisya)
در ایران قدیم نیز، چنانکه از اوستا برمی‌آید
(فروردین یشت، پاره‌های ۸۸ و ۸۹؛ زامیاد یشت،
پاره ۸؛ ویشتاسپ یشت، پاره ۱۶؛ یسنه ۱۱ پاره ۶؛
یسنه ۱۳، پاره ۳؛ وندیداد، در موارد بسیار) اساس
اجتماع بر این سه طبقه قرار داشته است:

۱- طبقه دینیار = آتْرَوَن (athravan)، و در نوشته‌های
پهلوی «آشرون»؛

۲- طبقه رزمیار = رَنَه اِشْتَر (rathaestar)، و در
نوشته‌های پهلوی «ارتشتار»؛

۳- طبقه کشاورز = واِشْتَرِیَه (vastrya) و در نوشته‌های
پهلوی «واستریوش»؛

(فتح‌الله مجتبائی؛ همان مأخذ، ص ۴۲ تا ۴۴)

«آتوریان» که ضبط منتخب خالقی است درست است و
«کاتوزیان» و «آموزیان» در چاپهای مسکو و مل
نادرست. نسخه بدلهای این واژه عبارت‌اند
از: «تورانیان»، «خایون زنان» (حرف سوم نقطه ندارد)،
حاتون زبان» (حرف اول کلمه نخست و حرف دوم
کلمه دوم نقطه ندارد)، «آثاریان»، «ارزانیان»،
«کاثوریان» و «تاتاریان». انتخاب آقای خالقی براساس
نسخه قاهره است.

مرحوم دکتر معین نوشته است: «کاتوزیان - که
جمع «کاتوزی» است و کاتوز یا کاتوزی به هیچ‌وجه
در ریشه‌های زبانهای ایرانی نیست و قطعاً در اصل واژه
دیگری بوده است که کُتاب بدین صورت در آورده‌اند.

... با امعان نظر در سه اصطلاح دیگر تصور می‌رود
که فردوسی نخستین اصطلاح را هم به شکل پهلوی آن
استعمال کرده باشد و آن واژه «آتوریان» است که
به معنی آتوریانان و آذربانان است و همین واژه بعدها
به تصرف سُناخ، آموزیان و سپس کاتوزیان شده است.
بنابراین قول، مصراع فردوسی چنین خوانده می‌شود:
گروهی که «آتوریان» خوانیش. ناگفته نماند که با

تبدیل نقطه همین واژه را «آثوربان» به معنی آذربان نیز می‌توان خواند و آن هم صحیح است. (دکتر محمد معین؛ مزدیسنای ادب پارسی، ج ۲، ص ۱۳۵)

درخور یادآوری است که دکتر معین در سال ۱۳۲۱ کتابی با عنوان «مزدیسنای و تأثیر آن در ادبیات پارسی» به عنوان رساله دکتری نوشته است و بیش از پنجاه سال پیش برای بیت فردوسی واژه درست «آثوربان» (یا آثوربان) را پیشنهاد کرده است.

«نیساریان» در هر سه چاپ به همین گونه است. نسخه بدل‌های آن عبارت‌اند از: «بیساریان»، «میشاریان»، «نیساران» (وزن مصراع درست نیست)، «بکساریان» و «ساریان» (همی نامشان ساریان خواندند).

مرحوم معین نوشته است: «نیساریان - ریشه این کلمه نیز در زبانهای ایرانی نیست و بی‌شک محرف واژه دیگری است از ریشه «ارتشتار» پهلوی - همین کلمه در فرهنگهای پارسی به صورت «ارتیشدار» ضبط شده - در مسعودی «ارتشتاران سالار» یعنی فرمانده سپاه آمده است و بنا بر این قراین تصور می‌رود که نیساریان در مصراع فردوسی محرف «رشتاریان» مخفف «رشتاریان و ارتشتاریان» باشد و مصراع فردوسی را چنین می‌توان خواند: همی نام رشتاریان خواندند.» (همان مأخذ، ص ۱۳۶)

در چاپ دوم شاهنامه مسکو (چاپ بنیاد پهلوی)، رستم علی‌یف و محمد نوری عثمانوف با تصحیح قیاسی و انتخاب کلمه «تشتاریان» در متن، آن را پیشنهاد کرده‌اند. ظاهراً این انتخاب مناسب‌تر از پیشنهاد مرحوم دکتر معین است. «تشت» ستاره و ایزد باران است. علاوه بر این در «تیر یشت» بدین ستاره و ایزد جنگندگی نسبت داده شده است و جنگ‌افزار او تندر و برق است. شباهت ظاهری «تشت» و «تیشتر» با «تشتار» و «ارتشتار» مؤید انتخاب علی‌یف و عثمانوف است. (برای آگاهی بیشتر به کتاب یشت‌ها، گزارش پورداود، ج ۱، ص ۳۲۴ به بعد و تمامی کرده‌های تیر یشت نگاه کنید).

«بسودی» براساس چاپهای مسکو و خالقی است. در چاپ مل «بسودی» است. بدل‌های این واژه در نسخه‌های خطی عبارت‌اند از: «بسی‌زی»، «بس‌وی» (پس‌وی؟)، «تسوری»

«بسوری»، «نشوری»، «نوهی» و «بورزی».

مرحوم دکتر معین نوشته است: «بسودی - این کلمه نیز محرف «بسودی» است که فقط نقطه زیرین، زیرین گردیده یا به نون تبدیل یافته است، چنانکه در واژه «بستور» که در اوستا Bastavairi (به معنی: سینه بر بسته - جوشن پوشیده) آمده و آن در شاهنامه «نستور» شده است... بسودی از ریشه فشو (Fshu) اوستایی است که به معنی پروراندن چهارپایان است. پاسو (Pasu) به معنی جانور خانگی و اهلی است - فشوینت (fshuyant) اسم فاعل از همین مصدر به معنی پروراندن اغنام و احشام است که اغلب با واژه دیگر یعنی واستریه (vastrya) آمده (چنانکه گذشت) و جمعاً به معنی کشاورز گله‌پرور (یعنی کسی که هم زمینی را کشت کند و هم گله را پرورش دهد). به کار رفته. ریشه فشو (با حذف حرف اول) در واژه شبان (که بنا به وجه اشتقاق باید به ضم اول خواند) و چوپان باقی مانده است، بنابراین مصراع فردوسی را باید چنین خواند: بسودی سه دیگر گره را شناس.» (همان مأخذ، ص ۱۳۶ و ۱۳۷)

«اهتوخشی» چاپ خالقی، در چاپ مسکو «اهتوخوشی» و در چاپ مل «آهتوخوشی» است و بدل‌های آن در نسخه‌های خطی عبارت‌اند از: «اهتوخوشی»، «اهوحوسی» و هیچ‌یک از حروفی که بایست نقطه داشته باشند نقطه ندارند «اهتوخوشی» (حرف سوم نقطه ندارد)، «آهتوخوسی» (حرف هفتم نقطه ندارد)، «اهوحشی» (حرف‌های سوم و پنجم نقطه ندارند)، «اهتوخوشی»، «آهتوخوشی» و «اوراخشی».

نظر مرحوم دکتر معین چنین است: «اهتوخوشی - این کلمه نیز محرف کامل هوتخش (hutoxsh) پهلوی است که گفتیم از نظر ریشه با «هوئیتی» اوستا فرق دارد - وجه اشتقاق هوئیتی گذشت اما هوتخش مرکب است از دو جزء: جزء اول به معنی خوب است و جزء دوم از «توخشیتن - تخشیدن» به معنی کوشیدن و ورزیدن است - هوتخش یعنی خوب ورزنده، نیکو کوشنده و مراد از آن طبقه صنعتگر است - این واژه را با اشباع ضمه تا و سکون خا به «هوتوخشی» و یا با واو معدوله به «هوتوخوشی» تبدیل کرده‌اند و نیز ممکن است برای مراعات وزن بحر متقارب به نحو دیگر، با



افزودن همزه زاید در اول کلمه آن را به «اهتوخشی - اهتوخوشی» چنانکه در بعض نسخ شاهنامه آمده تبدیل کرده باشند. (مقتبس از یادداشت‌های آقای پورداد) بنابراین مصراع فردوسی را به یکی از طرق ذیل باید خواند.

اهتوخشی - اهتوخوشی (در چاپ
چهارم که خوانند | اشتباهاً «اهتوخوشی» آمده است.)
هوتوخشی - هوتوخوشی
(همان مأخذ. ص ۱۳۷ و ۱۳۸)

با پیداشدن نسخه‌های قدیم‌تر، درستی حدس و برداشت دکتر معین در سه مورد به یقین پیوسته است. اینکه جمشید جامعه را به طبقات تقسیم کرده است، یکی از کارهای نیک اوست. اخیراً برخی از اندیشمندان که متأثر از پاره‌ای جهان‌بینی‌های نو بوده‌اند، کار جمشید را به چشم نیکی ننگریسته‌اند. این طبقه‌بندی جزء جدایی‌ناپذیر جهان‌بینی هند و ایرانی است که افلاطون از آن تأثیر پذیرفته و مبانی مندرج در کتاب «جمهوری» او برگرفته از شاهی هخامنشی است که آن هم ادامه نظام اسطوره‌ای ایران است.

نکته‌های مهم در سخن افلاطون از این قرار است:

- ۱- جامعه آرمانی افلاطون به سه طبقه (حاکم حکیم، رزمیاران و پیشه‌وران) تقسیم می‌شود؛
 - ۲- هیئت اجتماع با پیکر انسانی همانند و مطابق تصور می‌گردد؛
 - ۳- هر طبقه باید تنها به عمل و وظیفه خاص خود اشتغال ورزد، لکن در عین حال باید از فضایل طبقات دیگر نیز بهره‌ور باشد؛
 - ۴- عدالت عبارت است از هماهنگی و تناسب خاص میان طبقات در جامعه، و میان قوای روح در انسان؛
 - ۵- عدالت در جامعه‌ای تحقق خواهد یافت که «حکومت» آن با «حکمت» توأم، و «حاکم حکیم» در رأس آن قرار گیرد.
- (فتح‌الله مجتبیایی؛ شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۲، ص ۴۱).
«کیومرث» انسان نخستین و «هوشنگ» نخستین «پیشداد» در حقیقت «شاه - خدایانی» بوده‌اند که بر جهان فرمان رانده‌اند. این نظام «شاه - خدایی» تا

پادشاهی «کیخسرو» دوام داشته است. از میان آنان جمشید نخستین «شاه .. خدایی» است که پاره‌ای از فره او، یعنی فره پهلوانی به «گرشاسب» نخستین پهلوان اسطوره می‌رسد. او که مردم را به طبقات تقسیم می‌کند، در حقیقت بنیاد اجتماعی نوینی می‌نهد که رفتار بر آن روش سبب نظم جهان می‌شود و روابط درست طبقات با هم که در کتاب افلاطون «عدالت» خوانده شده در اوستا arta و asa و در شاهنامه «داد» نامیده شده است.

بسیار روشن است که اگر همه افراد جامعه وظیفه خود را به درستی انجام دهند، کل جامعه نظم می‌یابد و اگر کسی بخواهد کار دیگری را انجام دهد، از عهده آن کار درست بر نمی‌آید و این «بیداد» است که در اوستا و نوشته‌های بازمانده در کتیبه‌های هخامنشی «دروج» (= دروغ) خواننده شده است. در زمان ساسانیان طبقه دیگری به نام «دبیران» اضافه شدند که در کنار طبقات «دبیران» و «رزمیاران» و «کشاورزان» و «دست‌ورزان» طبقات چهارگانه جامعه ساسانی را

چو گرمابه و کاخ‌های بلند

چو ایوان که باشد پناه از گزند

(مل/۳۴/۲۶/۱ تا ۳۷) (مس/۳۴/۴۱/۱ تا ۳۷)

(خ/۳۵/۴۳/۱ تا ۳۸)

مصراع نخست بیت یکم در نسخه‌ها و چاپها چنین است:

بفرمود پس دیو ناپاک را

ل - لن - آ - ب - مس - خ

بفرمود دیوان ناپاک را

ق ۲ - لی - پ - و - ب - ۴ - ۶ - مل

در نسخه‌های (ف - ق - ق ۲ - لی - پ - و - ل ۲) «ناپاک» با باء موخّده به معنای «بی‌پروا» است. لازم نیست که به «ناپاک» گردانده شود. خاک و آب هر دو مقدّس هستند و انسان از آمیختن آن دو عنصر بیم داشته است. جمشید به دیوان فرمان می‌دهد که خاک و آب را با هم بیامیزند تا اگر ایزدان از این کار خشمناک شوند، گناه آن برگردن دیو باشد. دیو بی‌پروا هم از خاک و آب «گیل» می‌سازد و دشواری پیش نمی‌آید. از این رو همان «ناپاک» بیشتر نسخه‌ها درست تر به نظر می‌رسد.

مصراع دوم بیت سوم در همه نسخه‌ها جز «و» چنین است، ولی آقای خالقی «نخست» را به‌طور قیاسی تبدیل به «به‌خشت» کرده‌اند.

آقای مجتبائی نقدی بر این انتخاب نوشته‌اند که در مجله آینده درج شده است:

«[آقای خالقی] «نخست» را نادرست؛ و علی‌رغم ضبط همه نسخه‌هایی که در دست دارند، درست آن را «به‌خشت» دانسته، و گفته‌اند که پس از «نخست» خواننده منتظر است که یک دومی هم بیاید. ولی در شاهنامه (و در سایر آثار منظوم و منثور فارسی) بسیار دیده می‌شود که واژه‌های «نخست» و «نخستین» (هر دو به معنای قیدی) در عبارات به تنهایی به کار رفته و سخنی از دوم و سوم در پی آن نیامده است. شواهد این موارد بیش از آن است که نیازی به نقل مثال و نمونه باشد.

در شاهنامه گاهی «نخست» و «نخستین» دلالت بر امری می‌کند که بلافاصله پس از امر دیگری روی دهد (عیناً مانند next انگلیسی و nachst آلمانی که از لحاظ اشتقاق و ساخت لغوی «مُرفولوژیک» با آن



تشکیل می‌دادند. در آن روزگار چنان حدّ و مرز طبقات را آهین کرده بودند که گذر از یک طبقه به طبقه دیگر ممکن نبوده است. آنچه خواست جمشید بوده، روش اجرایی آن در روزگار ساسانیان نبوده است، بلکه عدم تداخل خویشکاری هر طبقه با طبقات دیگر و درست‌تر انجام گرفتن کارهای جامعه مورد نظر او بوده است. اگر نظام تقسیم کارها براساس اندیشه‌های ودائی در جامعه هندوستان به نظام «کاستی» انجامیده است، گناه قانونگذار نخستین نیست؛ توجیه و تأویل و عملکرد جامعه‌های ساسانی و هندی از آن قانون درست نبوده است.

بفرمود پس دیو ناپاک را

به آب اندر آمیختن خاک را

هر آنچ از گیل آمد چو بشناختند

سبک خشت را کالبد ساختند

به سنگ و به گچ، دیو دیوار کرد

نخست از برش هندسی کار کرد

یکسان‌اند)، و در این کاربرد، معنایی شبیه به «سپس» یا «پس از آن» به خود می‌گیرد، چنانکه در این ابیات از آغاز داستان کیکاووس:

درخت بررومند چون شد بلند
گر آید ز گردون بر او برگزند
شود برگ پژمرده و بیخ سست
سرش سوی پستی گراید نخست....

یعنی درخت... برگش پژمرده و بیخش سست می‌شود، و سپس سرش سوی پستی می‌گراید. و در این بیت از داستان رستم و سهراب:

خرامان بشد سوی آب روان
چنان چون شده باز یابد روان
بخورد آب و روی و سر و تن بشست
به پیش جهان آفرین شد نخست....

یعنی رستم به سوی آب روان رفت... و سر و تن بشست (و آداب تسطهیر به جای آورد) و سپس به نزد جهان آفرین شد. و همچنین در این ابیات از داستان خاقان چین:

نخستین که ما رزمگه ساختیم
سخن رفت و زین کار پرداختیم
ز پیروان فرستاده آمد، برین
که بیزارم از رزم و از دشت کین....

یعنی پس از آنکه ما رزمگه ساختیم... از سوی پیران فرستاده‌ای آمد... (مقایسه شود با این عبارت از مجمل‌التواریخ و القصص - به تصحیح شادروان بهار، ص ۲۶۵ - «نخستین که از پیغمبر فارغ شدند، اسامه را به غزو فرستادند» یعنی پس از آنکه از پیغمبر فارغ شدند...)

در هیچ یک از مثالهای بالا نیز پس از «نخست» و «نخستین»، نه دومی آمده و نه کلماتی همانند آن چون «دیگر» یا «سپس». در ابیات مورد بحث از داستان جمشید نیز مقصود آن است که دیوان از سنگ و گچ دیوار ساختند، و سپس مهندسان از آن دیوارها کاخ و ایوان بنا کردند... (و «هندسی» هم یعنی مهندس و کسی که اهل هندسه و اندازه‌گیری است).

معلوم نیست چرا باید در بیت مورد نظر «نخست» را «به‌خشت» کرد، در صورتی که معنای ابیات روشن است، و هیچ یک از نسخه‌هایی که ایشان گرد آورده‌اند

(به گفته خودشان) در اینجا «به‌خشت» ندارد... «مجله آینده. سال نهم. مهر ۱۳۶۲، ص ۶۰۹ و ۶۱۰)

آقای خالقی در پاسخ نقد بالا نوشته‌اند: "... ایشان پس از شرحی که درباره نخست داده‌اند که می‌تواند به معنی سپس باشد، نتیجه گرفته‌اند که در بیت سوم نیز به همین معنی است و نیازی به تغییر نخست به به‌خشت نیست و بیت را چنین معنی کرده‌اند: «دیوان از سنگ و گچ دیوار ساختند، و سپس مهندسان از آن دیوارها کاخ و ایوان بنا کردند». ولی ایشان بیت سوم را دقیق معنی نکرده‌اند. من می‌پرسم که چه واژه‌ای در مصرع مورد بحث بوده که ایشان آن را به از آن معنی کرده‌اند؟ و یا به سخن دیگر از برش را که در این مصرع آمده، چه معنی کرده‌اند؟ یعنی اگر بخواهید نخست بخوانید و آن را سپس معنی کنید و از برش را هم کنار نگذارید باید بیت را چنین معنی کنید: دیو از سنگ و گچ دیوار ساخت و مهندس در جلوی دیوار یا بالای دیوار (ولی نه از دیوار) گرمابه و کاخ و ایوان ساخت.

پس همان‌طور که عرض کردم نخست گشته به‌خشت است. بنده شرحی دادم که اختراع خشت را به جمشید نسبت می‌داده‌اند که در کتب دیگر هم آمده و در اینجا در بیت‌های یکم و دوم نیز آمده است. و گفتم که خواست، ساختن طاق‌های ضربی یا زخم است که اختراع آن تحول بزرگی در بنایی بوده و از این رو آن را به جمشید نسبت داده‌اند. ولی گذشته از این مطلب، در بیت‌های یکم و دوم که سخن از درست کردن خشت است و در بیت سوم هم دیو دیوار را با سنگ و گچ ساخته و نه با خشت، پس بهتر است این خشت هم یک مصرفی پیدا کند و گرنه هیچ‌گونه رابطه‌ای میان دو بیت نخستین و دو بیت پس از آن نخواهد بود، به‌ویژه اینکه بدون این تصحیح قیاسی معنی مصرع مورد بحث درست نیست." (مجله آینده. سال دهم ۱۳۶۳ شماره تیر و مرداد. ص ۳۳۷ و ۳۳۸)

«آنگاه» در بیت مورد بحث دقیق‌ترین معنا برای «نخست» است، ولی معنی «سپس» که آقای دکتر مجتبائی ذکر کرده‌اند نیز درست است. گاهی جز معنای «سپس» و «پس از آن» هیچ معنایی درخور «نخست» نیست. اشکال در این است که هم ایشان و هم آقای دکتر خالقی بیت را درست معنا نکرده‌اند. در

چهار بیت ذکر شده دو مطلب بیان شده است: یکی ساختن خشت که انسان جرأت آمیختن آب و خاک را نداشته و جمشید انجام آن را به دیو وا گذاشته است که پیش از این گذشت، و دیگر بنا کردن ساختمانها. «از برش» به معنی «روی آن» (بر سینه آن) است. نقاشی کردن روی دیوار کاخ و ایوان و گرمابه کاری بوده است که انجام می شده و تا همین امروز هم انجام می شود. نگارگری و نقاشی در آغاز کاری فنی بوده که به دست مهندسان انجام می گرفته است. تحول آن به کاری هنری نسبت به زمان اسطوره بسیار متأخر است. در دو بیت سوم و چهارم می خواهد بگوید که:

دیو با سنگ و گچ دیوار ساخت و آنگاه مهندس بر سینه آن دیوارها (روی آنها) نقش کشید. این دیوارها در ساختمانهایی چون گرمابه و کاخ و ایوان بنا شده بودند.

مربوط کردن دو بیت نخست به بیت های بعدی آقای خالقی را به تأویل و تبدیل «به خشت» واداشته که درست نیست. معلوم نیست طاق ضربی (زخم) با این بیت ها چه ربطی دارد. بنداری این چند بیت را چنین ترجمه کرده است: ثم امرالجن بنحت الاحجار، و تخمیر الأطنیان، و ضرب اللین الکباد. و کان کل حین يستحدث بناء و يستجد مدينة و یؤثر اثرا حتی طالت علی ذلك المدة که «تراشیدن سنگ» که او ذکر کرده در شاهنامه نیست، ولی ساختن گِل و خشت زدن را به دقت ترجمه کرده است.

از سوی دیگری عنایتی آقای دکتر مجتبائی به معنی درست «از برش» نیز سبب دور افتادن ایشان از معنای دقیق شده است.

۴۳) گذر کرد از آن پس به کشتی بر آب

ز کشور به کشور گرفتنی شتاب

(مل/ ۲۷/ ۱) (مس/ ۴۱/ ۱) (خ/ ۴۳/ ۱) (۴۵)

ضبط «گرفتنی» در مصراع دوم بر اساس نسخه لندن ۶۷۵ (ل) و چاپ مسکو است. در نسخه پاریس و چاپ مل «بر آمد» و در چاپ خالقی و بسیاری نسخه های خطی «چو آمد» است.

«شتاب آمدن» ترکیبی است که در شاهنامه فراوان به کار رفته است، و بسته به حرف اضافه مورد استفاده دو کاربرد متفاوت دارد:

۱- «از چیزی شتاب آمدن» به معنای از چیزی سیر و دلگیر شدن است.

۲- «به چیزی شتاب آمدن» به معنای اشتیاق به چیزی پیدا کردن است.

در این بیت هیچ یک از این دو مفهوم مورد نظر نیست، بلکه نسخه نویسان به سبب آشنایی به ترکیب «شتاب آمدن» آن را بی تفکر جایگزین «شتاب گرفتن» کرده اند. «گرفتنی شتاب» وجه استمرار و به معنی «شتاب می گرفت» به کار رفته است، یعنی که جمشید با کشتی همواره و با شتاب از کشوری به کشوری می رفت. بنداری هم با تفصیلی بیش از خود بیت آن را چنین ترجمه کرده است:

ثم تفکر فی اتخاذ المراكب و إجرائها علی وجه الماء، طائرة بأجنحة الهواء. فعمل السفن و اطلاقها فی مضامیر البحار کروا کض الخیول، و هو اجم السیول. فلم یزل من اقلیم الی اقلیم، و من صوب الی صوب، حتی جاس جمیع أطراف البر و البحر.

که این ترجمه با ضبط نسخه لندن توافق دارد. بنابر آنچه گذشت از میان ضبطها فقط نسخه لندن و چاپ مسکو درست می نماید.

۴۴) سر سال نو هرمز فرودین

برآسوده از رنج تن، دل ز کین

(مل/ ۲۷/ ۱) (مس/ ۴۲/ ۱) (خ/ ۴۴/ ۱) (۵۳)

از میان چاپها فقط ضبط خالقی درست است که بر اساس اکثر نسخه ها است. در ضبط مل مصراع اول نادرست و در چاپ مسکو هر دو مصراع نادرست است. بیت در نسخه ها و چاپها چنین است:

سر سال نو هرمز و فرودین (ل)

برآسود از رنج و ز درد و کین

... .. هرمز فرودین

برآسوده از رنج تن دل ز کین (لی)

... .. هرمز فرودین

برآسود از رنج و هم دل ز کین (ق)

... .. هرمز فرودین

برآسودش از رنج تن دل ز کین (ر)

... ..

برآسوده از رنج دل جان ز کین (آ)

... .. هـرمز فرودین

برآسوده از رنج روی زمین (مس)

... .. هـرمز فرودین

برآسوده از رنج تن دل زکین (مل)

صورت درست «فروردین» یا «فرودین» در شاهنامه «فرودین» است. در واژه «فرودین»، «فور» گونه‌ای نگارش «هور» و «خور»، و «دین» به معنای «راه» است، یعنی «راه آفتاب» (= روش آفتاب). قدیمترین جایی که اشاره‌ای بدین معنی می‌تواند داشته باشد، نوروز نامه منسوب به خیام است:

«فروردین ماه، به زبان پهلوی است، معنیش چنان باشد که این آن ماه است که آغاز رستن نبات در وی باشد، و این ماه مَر بَرَج حمل راست که سرتاسر وی آفتاب اندرین برج باشد.» (خیام، نوروزنامه. چاپ کتابخانه طهوری، ۱۳۴۳، ص ۱۰)

این معنی، «فرودین» و «فروردین» به فرهنگ‌ها نیز راه یافته است: «نام ماه اول سال شمسی باشد، و آن بودن آفتاب است در برج حمل.» (برهان قاطع. تصحیح دکتر محمد معین)

«دین» به معنی راه و روش، چند بار در شاهنامه به کار رفته است، از جمله در بیتی که مصححان چاپ مسکو با تصحیح قیاسی نابجا بحث انگیزه‌اند:

اگر زندگانی بود دیر یاز

بر این دین خرم بمانم دراز...

(درباره انتخاب کلمه «وین» شادروان نوشین در جای دیگر نیز دلایل خویش را بیان داشته است؛ گزارشی چند درباره شاهنامه. چاپ پای‌زه. ص ۲۶ تا ۲۹).

در این باره آقای سرکاراتی مقاله‌ای درخور توجه نوشته‌اند. (مجله سیمرغ شماره ۵، ص ۲۸ به بعد زیر عنوان «دیر، وین، یا دین»). ایشان چهار بیت زیر را هم شاهد آورده‌اند:

گرت زین بد آید گناه من است

چنین است و این دین و راه من است...

جز از کهنتری نیست آیین من

نباشد بجز مردمی دین من...

سخن گفتن و کوشش آیین ماست

عنان و سنان تافتن دین ماست...

جهان را چنین است آیین و دین

نمانده‌ست همواره در به گزین...

شاهد در این مورد بسیار است، ولی نمونه‌ای

روشن ذکر می‌شود:

... پرستندگان را چنین گفت شاه

که گلنار چون راه و آیین نگاه،

ندارد، نیاید به بالین من

که داند بدین داستان دین من

(۲۷۰/۱۲۷/۷)

(۴۵) چنین تا برآمد برین سالیان

همی تافت از فرّ شاه کیان

(مل/۲۷/۱/۶۰) (خ/۴۴/۱/۵۹)

بیت بالا بر اساس چاپ خالقی است که مصراع دوم مطابق نسخه فلورانس است؛ در چاپ «مل» و نسخه‌های دیگری که بیت را بدین صورت دارند مصراع دوم چنین است:

همی تافت از شاه فر کیان

لن - ق ۲ - لی - پ - و - آ - ل ۲ - ب - ۴ - مل
آشکار است که کاتب نسخه فلورانس در کتابت اشتباه کرده و «فرّ» و «شاه» را جابه‌جا نوشته است. عجب از آقای دکتر خالقی است که وجه نادرست نسخه فلورانس را پذیرفته‌اند. از مصراع معنی درستی حاصل نمی‌شود، یعنی مثلاً شاه از شدت فرّ کیان می‌تابد؟ چنین چیزی ممکن نیست.

اگر این بیت وجه نخست مندرج در شاهنامه بوده باشد (البته با ضبط نسخه‌های دیگر و چاپ مل)، یقیناً خود فردوسی آن را به صورت زیر تغییر داده است:

چنین تا برآمد بر این روزگار

ندیدند جز خوبی از کردگار

که در چاپ مسکو در متن آمده است و از نسخه‌های اساس چاپ خالقی فقط در نسخه‌های (ف - و - آ) نیست. وجود دو صورت از یک بیت درست نیست و نسخه‌های «ل» و «ق» که فقط بیت اخیر را جایگزین بیت پیشین کرده‌اند، صورت درست را به دست داده‌اند.

«کردگار» در نسخه‌های دیگر به «شهریار» گردانده شده است، ولی در این چند بیت سخن از خوشی مردم بر اثر بی‌مرگی و بی‌هیچ‌گونه رنج زیستن است. بنابراین

درست تر است که بر اساس نسخه‌های (ل - ق - ل) «کردگار» در متن بیاید چنانکه در چاپ مسکو آمده است.

(۴۶) هنر چون نیبوست با کردگار

شکست اندر آورد و برگشت کار

(مل/۲۸/۱) (۸۰/۲۸/۱) (مس/۴۳/۱) (خ/۴۵/۱)

درباره مصراع دوم سخنی نیست. همین وجه که منتخب چاپهای مسکو و خالقی است درست است. مصراع نخست مطابق نسخه‌های (پ - و - ل - ب) و چاپ مل است. در نسخه‌ها و چاپهای دیگر مصراع چنین است:

هنر چون نیبوست با کردگار

ل - ق (حرف اول بیبوست نقطه ندارد)

... بیبوست ...

ف - لن - ق - لی - آ - ع - خ

منی چون بیبوست ...

مس

ظاهراً مصححین چاپ مسکو «منی» را از چاپ بروخیم انتخاب کرده‌اند. چه در این مورد و چه درباره اینکه در نسخه لندن حرف اول «ببوست» نقطه ندارد سکوت کرده‌اند.

یقیناً «منی» غلط است «ببوست» هم درست نمی‌نماید. «هنر» به معنای «علم و معرفت و دانش و فضل و فضیلت و کمال» است (ناظم الاطباء، یادداشت دهخدا). پیش از این از زبان جمشید آمده است:

هنر در جهان از من آمد پدید

چو من نامور، تخت شاهی ندید

از این رو در بیت مورد بحث هم می‌خواهد بگوید که چون فضیلت را به خدا نسبت نداد (و از آن خود دانست) در کار او شکست اندر آمد و کار او واژگونه شد.

با این مقدمات و نیز بر اساس چند نسخه، و هم نقطه نداشتن حرف اول کلمه در دو نسخه قدیم لندن و قاهره «نیبوست» درست است. اصولاً کاتب نسخه هر جا که در می‌مانده و شک می‌کرده، برای رهایی از غلط، رو یا زیر حرفی نقطه نمی‌گذاشته است. این اساک در نقطه گذاری بیش از حد متعارف حرفهای ب و پ یا ج و چ می‌باشد. پس از میان چاپها، ضبط مصراع در چاپ مل درست است.

(۴۷) چه گفت آن سخنگوی با فر و هوش

چو خسرو شدی بندگان را بکوش

به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس

به دلش اندر آید ز هر سو هراس

(مل/۲۸/۱) (۸۲) (مس/۴۳/۱) (۷۳ و ۷۲)

(خ/۴۵/۱) (۷۳)

مصراع اول بیت نخست مطابق همه نسخه‌ها و چاپهاست، جز نسخه‌های (ف - ل - آ - ۴) و چاپ خالقی. در این سه نسخه و چاپ اخیر به جای «فر» کلمه «ترس» آمده است.

«ترس» و «هوش» هیچ‌گونه تناسبی با هم ندارند. از سوی دیگر برای مرد دانشمندی که چنین سخنان حکمت آمیزی بر زبان می‌آورد «ترس» چه حسنی دارد؟ «ترس» از واژه‌هایی است که در نسخه‌های کهن شاهنامه کمتر به کار رفته است و در آنها اغلب «بیم» آمده است. تبدیل «بیم» به «ترس» بیشتر کار نسخه برداران متأخر است. البته نه اینکه این کلمه در شاهنامه نیامده باشد و در سخن فردوسی نباشد، (ترکیب‌های «ترس و باک» و «ترس و بیم» و «ترس و تیمار» نیز چند بار در شاهنامه به کار رفته است.) بلکه در این بیت جایی ندارد و انتخاب خالقی درست به نظر نمی‌رسد.

(۴۸) یکی مرد بود اندران روزگار

ز دشت سواران نیزه گزار

(مل/۲۸/۱) (۸۶) (مس/۴۳/۱) (خ/۴۵/۱) (۷۵)

در چاپهای مل و مسکو «نیزه گزار» آمده است که در نسخه‌های (ف - ل - پ) نیز چنین است، ولی آقای دکتر خالقی بر اساس منطق درست و اتکای به هشت نسخه آن را «نیزه گزار» نوشته است.

در اینجا توضیحی لازم می‌نماید؛ «گذاردن» و «گذار دادن» و «گذاره دادن» به معنی عبور دادن و «گذار کردن» و «گذاره کردن» به معنی عبور کردن است. در ترکیب‌هایی چون «تیغ جوشن گزار» و «تیر جوشن گزار» و «نیزه جوشن گزار» و «تیغ آهن گزار» و... بایستی با «ذال» نوشته شود یعنی شمشیر یا تیر و یا نیزه‌ای که از جوشن یا آهن عبور می‌کند.

ولی در ترکیب‌های «خنجر گزار» و «نیزه گزار» بایستی با «زاء» نوشته شود. در این گونه ترکیب‌ها

«گزاردن» به معنای «به جای آوردن» است؛ «سوار نیزه گزار» یعنی سواری که نیزه خوب می‌بازد یا به عبارت دیگر حق به کار بردن نیزه را خوب ادا می‌کند. مرحوم دکتر معین در توضیح زیر «گزار» نوشته‌اند: «ترکیبات ۱- گزار و ترکیبات گزار را با ترکیبات ۲- گزار نباید خلط کرد.» ولی متأسفانه خود ایشان در زیر ۱- گزار (معنی سوم) نوشته‌اند:

«۳- (اسم فاعل) در برخی ترکیبات معنی «گذراننده»، «گذرنده»، «عبوردهنده»، «عبورکننده»، «سپری‌کننده» دهد: آسان‌گذار، آهن‌گذار، جوشن‌گذار، خنجرگذار، دریاگذار، رهگذار، سندان‌گذار، سینه‌گذار (سدان)، گوش‌گذار، لشکرگذار، نامه‌گذار، نیزه‌گذار، هامون‌گذار.»

که ترکیب‌های «خنجرگذار» و «نامه‌گذار» و «نیزه‌گذار» درست نیست و باید به صورت «خنجرگزار» و «نامه‌گزار» و «نیزه‌گزار» نوشته شوند. این اشتباه را مصححین چاپ مسکو هم تکرار کرده‌اند.

۴۹) گرانمایه هم شاه و هم نیکمرد

ز ترس جهاندار با باد سرد

(مل/۲۸/۱/۸۷) (مس/۴۳/۱/۷۶) (خ/۴۵/۱/۷۶)

ضبط بالا بر اساس هر سه چاپ و نه دست‌نویس چاپ خالقی و نسخه (۶) چاپ مسکو است. در نسخه‌های دیگر مصراع اول چنین است: گرانمایه‌یی بود و هم نیکمرد (ل - ق

گرانمایه شاه و هم (۴)

در روزگار جمشید هنوز تمامی زمین زیر فرمان اوست و کشوری جداگانه پدید نیامده است که «مرداس» بتواند شاه آن کشور باشد. حتی در زمان فریدون هم وجود «سرو» شاه یمن ابهام‌انگیز است می‌توان تصور کرد که امیران محلی را گاهی «شاه» می‌نامیده‌اند.

در شاهنامه بسیاری کلمات هستند که هم صفت، هم لقب و هم اسم می‌باشند و بیشتر نامهای قهرمانان شاهنامه صفت جانشین اسم است، مانند نریمان، گرشاسپ، تهمتن، فرنگیس و بسیاری دیگر. از سوی دیگر در دربار «شاه-خدایان» لایه‌های اجتماعی با

نامهای گوناگون خوانده می‌شده‌اند. برخی از این صفات که گویای لایه اجتماعی خاصی هستند عبارت‌اند از: ارجمند، بزرگ، پهلو، پهلووان، مه، مهتر، سرافراز، سر، فرخ، برمایه، نامجو، نامور، نامدار، گو، نیو، رد و بسیاری دیگر.

تحقیق در لایه‌های اجتماعی در اسطوره کاری دشوار است و بعید می‌نماید به نتیجه‌ای برسد. نگارنده بیت‌هایی را که در آنها کلمات بالا و تعدادی دیگر (نزدیک صد واژه) آمده است از شاهنامه استخراج کرده است. ولی هنوز نتوانسته است به نتیجه دلخواه برسد. در هر حال «گرانمایه» هم یکی از این صفات است که حالت اسم و لقب به خود گرفته و لایه اجتماعی والایی را مشخص می‌کند.

فردوسی هرگاه برای نخستین بار نام کسی را در شاهنامه می‌آورد، او را به درستی معرفی می‌کند. در اینجا هم آوردن کلمه «گرانمایه» آن هم در دو بیت پشت سر هم، بی‌دلیلی نیست. بیت بعد چنین است: که مرداس نام گرانمایه بود

به داد و دهش برترین پایه بود

با این مقدمه، اعتقاد من این است که «مرداس» در زمان جمشید دارای لقب «گرانمایگی» بوده و از دست‌نشانندگان او در دشت سواران نیزه گزار (عریستان امروزی) بوده است. از این رو ضبط نسخه‌های لندن و قاهره را ترجیح می‌دهم و بیت را بدین صورت پیشنهاد می‌کنم:

گرانمایه‌یی بود و هم نیکمرد

ز ترس جهاندار با باد سرد

بنداری چنین ترجمه کرده است: قال صاحب الكتاب في ذلك الزمان امير كبير يسمي بمرداس و كان ملك العرب.

«گرانمایه شاه» که در نسخه (۴) آمده است، ممکن است بعدها سبب اشتباه کاتبان شده باشد. ضبط این نسخه برای خود درست است چرا که در این صورت «شاه» می‌تواند اشاره به «جمشید» باشد، یعنی که مرداس گرانمایه تشکیلات حکومت جمشید بود.

۵۰) همان گاو دوشا به فرمان‌بری

همان تازی اسپ گزیده، سری

(مل/۲۸/۱/۹۱) (مس/۴۳/۱/۷۹) (خ/۴۶/۱/۷۹)

این بیت در نسخه‌های «س» و «ق» نیست. وجه بالا مطابق نسخه «ل» و متن مسکو است. مصراع دوم در دیگر نسخه‌ها و چاپها چنین است.

همان تازی اسب و هیون مری (ف)

همان تازی اسپان تا رهبری (لن)

... .. ره بسپری (ق)^۲

همان تازی اسب رمنده مری (لی)

همان تازی اسپان همچون مری (پ)

همان تازی اسب زهی و مری (و-۴)

... .. و هیون فری (آ)

... .. و میوان مری (۶)

همان تازی اسپان همه گوهری (ب-خ)

... .. همچون پری (مل)

تثتت در ضبط این بیت آشکار است و روشن می‌کند که کاتبان معنای بیت و بویژه واژه «مری» را نمی‌دانسته‌اند. کاتب نسخه «ل آ» قافیه مصراع اول را به «مادیان» بدل کرده است تا بتواند مصراع دوم را بدین شکل بسازد: «فزون داشت آن مهتر تازیان». شادروان نوشین نوشته است: «مری؟ - بر من معلوم نشد معنی این کلمه چیست. معنی‌هایی که در فرهنگها آمده با این بیت جور نمی‌آید. در فهرست ولف و لغت شهنامه عبدالقادر هم این کلمه نیامده است. واریات نسخه‌های شاهنامه هم کمکی به روشن کردن معنا نمی‌کنند. شاید مرکب از مر = شمار، اندازه + ی به معنی چندی یا بسیاری؟» (واژه نامک)

تصحیح «مل» قیاسی و بر مبنای نسخه «پ» است و ارزش بررسی ندارد. ضبط نسخه‌های «لن» و «ق آ» نیز سخت آشفته است. وجوه قابل ذکر را بررسی می‌کنیم:

۱- ضبط نسخه «ب» و انتخاب خالقی: «اسب گوهری» به معنای اسب «اصیل و نجیب» است (معین). و در «کتاب البلغه» در معنای «فرس العتیق» آمده است «کتاب البلغه تألیف یعقوب کردی نیشابوری به اهتمام مجتبی مینوی و فیروز حریرچی. ص ۱۸۱». در «التسامی فی الاسامی» در معنای «فرس العتیق» و «فرس الطرف» است و آن اسبی است که نسب آن از هر دو سو اصیل باشد. بنابراین ضبط نسخه «ب» و انتخاب خالقی نادرست نیست ولی به نظر می‌رسد از

اصطلاحات بعدی و بر اثر ندانستن معنای «مری» بوده باشد. باید توجه داشت که تاریخ کتابت نسخه برلن ۸۹۴ است.

۲- ضبط نسخه‌های «و» و «۴»: در لغت‌نامه «زهی» چنین معنا شده است: «منسوب به زه، حیوان آماده برای بارگیری و آبتنی» زاینده. که می‌زاید. که نتاج آرد: نباید دگر کشت گاو زهی

که از مرز بیرون شود فرهی (فردوسی، یادداشت شادروان «دهخدا») بنابراین وجه نسخه واتیکان هم نادرست نیست و می‌گوید که مرداس اسب تازی داشت، چه مادیان زایا و چه اسب مری.

۳- «مری» در هفت نسخه (ف - ل - لی - پ - و - ۴ - ۶) آمده است، از این رو به احتمال زیاد همین کلمه درست است، ولی به سبب نشناخته بودن «کلمه» در نسخه‌ها واژه مرتبط با آن را تغییر داده‌اند. برای معنای «مری» در فرهنگ‌های قدیمی چنین آمده است: صحاح جوهری: مریت الفرس: به وسیله تازیانه و غیره آنچه داشت از آن (اسب) بر آوردم.

مصادر زوزنی: نیک بدوشیدن و بیرون آوردن باران از میغ و تک از ستور...

تاج المصادر بیهقی: بیرون آوردن تک از ستور و باد باران از میغ

قاموس فیروزآبادی: مَرَى الشَّيْبَاء: بر آوردن نتیجه از چیزی

همین معانی در فرهنگ‌های متأخر نیز نقل شده است. «یاء» در «مری» می‌تواند به شیوه زبان فارسی «یاء» نسبت باشد که پس از کلمه‌ای عربی آمده است. اگر این استنباط درست باشد، فقط وجه پذیرفتنی ضبط نسخه لندن است، یعنی تازی اسپانی که با تازاندن گزیده شده‌اند، یا به عبارت دیگر اسبهای آزمایش شده. در لهجه محلی «فردوس» (تون سابق)، «مری» به معنای «چشته‌خور» و «دست آموز» و «رام» است. (از افادات دوست دانشمند جناب دکتر محمدجعفر یاحقی) این معنی با «فرمان‌بری» مصراع اول هم تناسب دارد.

اگر این معنا مورد نظر فردوسی بوده باشد «زهی و مری» و «هیون مری» دیگر نسخه‌ها نیز درخور توجه می‌باشد.

